



گفتاری از علامه طهرانی؛ اشتیاق سید الشهداء (ع) و اصحاب به لقای خدای متعال

وجود مقدس سید الشهداء آنقدر عاشق مرگ بودند که فرمودند چقدر مشتاق و واله پدران و گذشتگان خود هستم و تا چه سرحد، من به وله و حیرت در آمدم از شوق دیدار آنها.

وجود مقدس سید الشهداء آنقدر عاشق مرگ بودند که فرمودند چقدر مشتاق و واله پدران و گذشتگان خود هستم و تا چه سرحد، من به وله و حیرت در آمدم از شوق دیدار آنها.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر برشی از کتاب معاد شناسی اثر علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی در مورد اشتیاق سید الشهداء (ع) و اصحاب به لقای خدای متعال است که در پی می آید؛

مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتاب نفیس معاد شناسی، مجلد دوم، مجلس نهم ذیل مبحث «اولیاء خدا ترس و اندوه و سكرات مرگ را ندارند» در خصوص قبض روح مومن و حالات حضرت سید الشهداء (ع) و اصحاب گرانقدرشان چنین آورده اند:

حضور ارواح مقدسه ائمه طاهرين در حال احتضار

از تفسیر قرأت بن ابراهیم از ابوالقاسم العلوی با سلسله سند متصل خود روایت شده است از ابوبصیر که او می گوید: به حضرت صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم آیا هنگام جان دادن، مؤمن از قبض روح خود ناراحت است؟ حضرت فرمود: سوگند به خدا که چنین نیست.

عرض کردم: چگونه تصوّر میشود که چنین نباشد؟ حضرت فرمود: چون زمان قبض روح مؤمن میرسد، رسول خدا (ص) و اهل بیت رسول خدا: حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام در نزد او حاضر میشوند. ولیکن شما اسم فاطمه را نبرید و نقل ننموده مخفی بدارید. (شاید به علت آن باشد که مردم عامی کیفیت حضور را نمی فهمند و انکار کنند که چگونه ممکن است زن با آنکه نامحرم است حاضر شود) و دیگر آنکه حاضر می شوند جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام.

در این حال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) عرض می کند: ای رسول خدا! این مؤمن از آن کسانی بوده است که محبت و ولایت ما را داشته است؛ بنابراین من هم او را دوست دارم.

رسول خدا (ص) می فرماید: ای جبرائیل! این مؤمن از کسانی است که علی و ذریّه او را دوست دارد؛ بنابراین من هم او را دوست دارم. جبرائیل عین همین عبارت را به میکائیل و اسرافیل می گوید: یعنی این شخص علی و ذریّه او را دوست دارد من هم او را دوست دارم. و سپس همگی با هم به ملک الموت می گویند: این از کسانی است که دوست دارد محمد و آل او را و دارای ولایت علی و ذریّه اوست؛ بنابراین با او طریق رفق و مدارا پیش دار.

ملک الموت در پاسخ می گوید: سوگند به آن خدائی که شما را برگزید و در مقام و منزلت عالی گرامی داشت و محمد (ص) را از میان جمیع خلایق به نبوت انتخاب فرموده و به رسالت اختصاص داد، من نسبت به او مهربانترم از یک پدر مهربان، و شفقت من درباره او افزونتر است از شفقت یک برادر شفیق.

در این حال ملک الموت در مقابل آن شخص محتضر قرار می گیرد و به او می گوید: آیا از عهده بیرون آمدی و گردن خود را از بار عهده خارج کردی و کلید فک و آزادی را گرفتی؟ و آیا تو از عهده امانت بیرون آمدی و آنچه به گروگان در برابر این امانی سپرده بودی باز گرفتی؟ مؤمن در پاسخ می گوید: بلی.

ملک الموت می گوید: به چه وسیله خود را از عهده خارج کردی و رهان را فک نموده و گروی خود را پس گرفتی؟ مؤمن می گوید: به محبت محمد و آل محمد و به ولایت علی بن ابی طالب و ذریّه او.

ملک الموت می گوید: خداوند در مقابل این محبت و ولایت دو چیز به تو عنایت فرمود: اول آنکه از هر چه می ترسیدی و در بیم و هراس بودی، خدا تو را در امان قرار داد؛ و دوم آنکه به هر چه میل و آرزو و امید داشتی، خدا به تو عنایت فرمود؛ حال

چشمان خود را باز کن و ببین در مقابل تو چیست.

مؤمن دیدگان باطن و ملکوتی خود را می‌گشاید و به یک یک از حاضرین؛ رسول خدا و ائمه طاهرين و فرشتگان مقرب الهی نگاه می‌کند و با دقت به یکی پس از دیگری نظر می‌اندازد و برای او دری به سوی بهشت باز می‌شود و نظر به سوی آن می‌کند.

ملک الموت به او می‌گوید: اینجا جایی است که خدا برای تو معین فرموده، و این افراد حاضرین از رسول خدا و ائمه طاهرين و فرشتگان مقربین رفقا و همنشینان تو هستند. آیا دوست داری که به آنها بپیوندي و با آنها باشی، یا دوست داری به دنیا برگردی؟

مؤمن می‌گوید: نه نه، دوست ندارم، ابتدا نمی‌خواهم به دنیا برگردم، و مرا دیگر حاجتی به دنیا نیست، و با چشم و ابرو اشاره می‌کند که نه چنین میلی ندارم.

حضرت صادق می‌فرماید: آیا شما در حال سكرات مؤمن ندیده اید که در آن لحظه آخر چشمان خود را به سمت بالا باز می‌کند و ابروی خود را بالا می‌اندازد؟ در این حال ندا کننده ای از درون عرش پروردگار جلّ جلاله ندائی به او می‌کند، که علاوه بر آنکه خود او می‌شنود تمام کسانی که در حضور او هستند می‌شنوند: «یا أَيْبُهَا التَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ وَ الْأَيْمَةُ مِنْ بَعْدِهِ «أَرْجِعِي إِلَيَّ رَاضِيَةً» بِالْوَلَايَةِ «مَرْضِيَّةً» بِالْثَوَابِ «فَادْخُلِي فِي عِبْدِي» مَعَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ «وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» غَيْرَ مَشْوُوبَةٍ.

«ای تقسی که در برابر محبت و ولایت و پذیرش امارت و امامت محمد و وصیّش و ائمه طاهرين بعد از وصیّش آرام گرفتی و سکونت دل حاصل کردی و در مقام امن و امان آنها درآمدی! رجوع کن به پروردگارت در حالیکه راضی هست به ولایت، و مورد پسند و اختیار خدا واقع شدی به افاضه ثواب؛ پس داخل شو در زمره بندگان خاصّ من: محمد و اهل بیت او، و داخل شو در بهشت خالص و پاک بدون مختصر شائبه کدورت و ناراحتی و رنجی که تو را آزار دهد. (بحار الانوار، جلد ۶، ص ۱۶۲)

در بهشت نور محض و آزادی محض و آسایش محض است

آری در آن بهشت، نور محض، آزادی محض، آسایش محض است. در دنیا هر راحتی که برای انسان باشد مشوب به نوعی از ناراحتی است؛ سلامت آمیخته با مرض است، راحتی مخلوط با گرفتاری است، نور مشوب با تاریکی است، امان ممزوج با نگرانی است، فراغت توأم با دغدغه و اضطراب و تشویش است ولی در بهشت تمام این جهات منفیه که موجب تنقص عیش می‌شود وجود ندارد؛ آنجا راحتی خالص و نور محض است و بر همین اساس، دیگر حاضر به بازگشت به دنیا نیستند و آن فراغت و انس و الفت با علیون‌ها را نمی‌خواهند با گرفتاری و برخورد و معاشرت با سجّینی‌ها احیاناً معاوضه کنند.

اشتیاق اصحاب سید الشهداء (ع) به لقای خدای متعال

اصحاب سید الشهداء (ع) گفتند: ما بر نمی‌گردیم. حضرت فرمود: من بیعت خود را از شما برداشتم. أَلَا وَ إِيَّيْ قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي زَمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْتُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا.

«آگاه باشید که من اجازه دادم به شما در رفتن، همه شما بروید و من گره بیعت را از شما باز کردم و دیگر تعهدی بر شما ندارم. اینک شب است، سیاهی آن شما را از اُنظار پوشانیده است، از این پوشش استفاده کنید و مانند شتر راهواری شب را برای سلامت خود استخدام کنید.» (ارشاد مفید، طبع سنگی ص ۲۵۰)

هر یک از اهل او از بنی هاشم و نیز از اصحاب در پاسخ چیزی گفتند و اظهار شرمندگی نمودند، و از جمله زُهَير بن القین برخاست، فقال: وَ اللَّهُ لَوِدِدْتُ أَنِّي قَتَلْتُ ثُمَّ تُشِرْتُ ثُمَّ قَتَلْتُ حَتَّى أَقْتُلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ، وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنِ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.

ازهیر گفت: سوگند به خدا که دوست دارم کشته شوم و سپس زنده گردم و پس از آن دوباره کشته شوم و همین طور کشته شوم تا هزار بار و بدین وسیله خداوند کشته شدن را از تو و از این جوانان اهل بیت تو بردارد.» (همان مصدر ص ۲۵۱)

[اصحاب] در روز عاشورا برای جنگ در راه فرزند پیغمبر از یکدیگر سبقت می‌جستند، و زندگی برای آنها تلخ بود، و جان در بدن آنها سنگینی می‌کرد و بعضی با تقاضا و تمتی اجازه نبرد می‌خواستند.

در تاریخ طبری گوید: فَوَقَفَ عَائِشُ أُمَامُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ قَالَ: مَا أَمَسَى عَلَيَّ ظَهْرُ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَ لَا يَعْجِدُ أَعْرَ عَلَيَّ مِنْكَ، وَ لَوْ

قَدَرْتُ أَنْ أُدْفِعَ الضَّيْمَ عَنْكَ بِشَيْءٍ أَعَزَّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي لَفَعَلْتُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أُنِّي عَلَى هُدَاكَ وَ هَدَى أَيْبِكَ. وَ مَشَى تَحْوِ الْقَوْمِ مُصْلِيًا سَيْفَهُ وَ بِهِ ضَرْبَةٌ عَلَى جَبِينِهِ، فَنَادَى: أَلَا رَجُلٌ؛ فَأَحْجَمُوا عَنْهُ لِأَتَهُمْ عَرَفُوهُ أَشْجَعَ النَّاسِ.

فصاح عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ: اَرْضَحُوهُ بِالْحِجَارَةِ، فَرُمِيَ بِهَا فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَلْقَى دَرْعَهُ وَ مِعْفَرَهُوَ شَدَّ عَلَى النَّاسِ وَ إِنَّهُ لَيَطْرُدُ أَكْثَرَ مِنْ مَأْتِينَ ثُمَّ تَعَطَّفُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فُقْتِلَ، فَتَنَازَعَ دُؤُوبًا عِدَّةً فِي رَأْسِهِ فَقَالَ ابْنُ سَعْدٍ: هَذَا لَمْ يَقْتُلْهُ وَاحِدٌ وَ فَرَّقَ بَيْنَهُمْ بِذَلِكَ.

«عابس بن شیب شاکری که از اصحاب حضرت سید الشهداء (ع) بوده و از معاریف شجاعان روزگار بود، در مقابل آن حضرت ایستاد و عرض کرد: در روی کره زمین از نزدیکان و ارحام من یا از آشنایان و غیر نزدیکان، هیچ کس در نزد من عزیزتر و گرامی تر از تو نبوده است؛ و اگر می‌توانستم این ستمی را که این قوم بر تو روا می‌دارند، با چیزی عزیزتر و گرامی تر از جان خودم از تو دور کنم، البته می‌نمودم. سلام بر تو، شهادت می‌دهم که من بر منہاج و هدایت تو و پدرت هستم؛ آنگاه در حالیکه بر پیشانی او ضربتی رسیده بود با شمشیر برهنه به سوی لشکر حرکت کرد و صدا زد: أَلَا رَجُلٌ؟ آیا مردی هست که به نزد من بیاید؟ همگی از دور او فرار کردند؛ چون به شجاعت او پی برده و می‌دانستند که شجاع‌ترین مردم است.

عمر بن سعد فریاد برآورد: او را با سنگ سنگباران کنید لشکریان گرداگرد او از هر طرف او را هدف سنگهای خود قرار دادند و پیوسته به سوبش پرتاب می‌کردند.

عابس چون چنین دید، زره از بدن خود افکند و کلاه خود را انداخت و با شمشیر برهنه بر مردم حمله کرد و بیشتر از دویست نفر که یکجا به او حمله می‌بردند، همه را متواری ساخته و فرار داده و جریحه دار می‌نمود.

در این حال لشکر از چهار طرف او را در پره گرفت و آنقدر سنگ زدند تا جان تسلیم کرد. (رضوان الله علیه)

پس از کشته شدن، جماعت بسیاری در تسریع بریدن سر او و ربودن آن نزاع کردند. عمر بن سعد گفت: این مرد را شخص واحدی نکشته است؛ بلکه تمام لشکر در خون او شریک بوده است، و بدین گفتار از بین آنها رفع تنازع و تخاصم نمود. «(مقتل مقرر، ص ۲۸۸ به نقل از تاریخ طبری)

اشتیاق حضرت سید الشهداء (ع) به مرگ برای اعلاء کلمه حق

وجود مقدس سید الشهداء چقدر عاشق مرگ بوده است، در خطبه ای که در مکه مکرمه هنگام عزیمت به کوفه ایراد فرمود: وَ مَا أَوْلَيْتَنِي إِلَّا إِلَى أَسْئَلِي أَشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ.

«چقدر مشتاق و واله پدران و گذشتگان خود هستم و تا چه سرحد، من به وله و حیرت در آمدم از شوق دیدار آنها؛ مانند اشتیاقی که یعقوب به فرزند گمشده‌اش یوسف داشت.» (لُهُوفُ ص ۵۳)

و در وقتی که حرّ بن یزید ریاحی سر راه حضرت را گرفت و حتی حضرت را از عدول و انحراف در مسیر منع نمود؛

فَقَامَ الْحُسَيْنُ حَاطِيًّا فِي أَصْحَابِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ؛ وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَعَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ، وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفَهَا وَ اسْتَسَمَّرَتْ حِدَاءً، وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَ حَسْبِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْبَيْلِ؛ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؛ لِيَرْعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا. فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا.

حضرت برای خطبه قیام فرمود در میان یارانش، و سپس حمد خدای را به جای آورده و ثنای او را گفت و نام جدش رسول خدا را برد و بر آن حضرت درود فرستاد و سپس فرمود:

به درستی که از وقایع و حوادث ناگوار آنچه بر ما وارد شده است همه می‌دانید، و به درستی که دنیا دگرگون شده و با چهره منکر و زشت، خود را نشان داده است، و خوبی‌ها و محاسن دنیا پشت کرده، و شتابان بگذشته است و از واقعیت و حقیقت آن چیزی نمانده است مگر اندکی که به اندازه آب مختصری است که در وقت خالی کردن ظرف یا کوزه در ته آن می‌ماند، و مگر عیش پست و زندگی توأم با ذلت و دنائتی مانند چراگاه وخیمی که هر چه بوده درو شده و از آن سبزه و خرّمی و حبوبات کاشته شده در آن چیزی نمانده و به صورت زمین بی حاصل و بهره ای درآمده است.

آیا نمی‌بینید که به حقّ عمل نمی‌شود، و از باطل دست کشیده نمی‌شود، تا اینکه مؤمن رغبت به لقای خدای خود به حقایقیت

بنمایید؟ پس در این صورت و با وجود چنین شرایط من نمی‌یابم مرگ را برای خود مگر سعادت، و زندگی را با ستمگران مگر
ملالت و کسالت و خستگی و افسردگی.» (همان مصدر، ص ۶۹)